

جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن

در آثار آیت الله شهید علامه مرتضی مطهری

طاهره طوسی

- | | |
|--|----------------------------------|
| اعجاز قرآن از جنبه علمی و فکری | توضیح ابتدایی: |
| اعجاز قرآن از نظر بیان توحید و معارف ربوبی | تحدی قرآن |
| توصیفات خدا به عظمت و جلال در قرآن | ماهیت ادعای قرآن |
| راه‌هایی که برای خداشناسی ارائه می‌دهد | مزایای قرآن بر معجزات دیگر |
| آیات آفاقی و آیات انفسی | ۱- از نوع سخن بودن |
| شناخت او از طریق خودش | ۲- قابلیت بقا |
| توصیف خدا به زیباترین وجه | اعجاز قرآن در چه قسمتی است |
| رابطه انسان و خدا | سخن پیغمبر اکرم |
| وجدان اخلاقی | اعجاز قرآن از جنبه هنری و زیبایی |
| منطقی‌ترین بیان برای خداشناسی | فصاحت و بلاغت |
| اخلاق و تربیت | قرآن و تعابیر شاعرانه |
| مقررات و قوانین | قرآن و تشبیهات |
| طبیعیات | سبک بیان قرآن |
| معانی تازه | آهنگ‌پذیری قرآن |
| بحث تاریخی | حلاوت قرآن |
| قرآن و خبر از آینده | زیبایی معنوی |
| گسترده‌گی معانی | |

جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن

توضیح ابتدایی:

آنچه در پی می‌خوانید خلاصه مطالبی است که استاد شهید آیت‌الله مطهری در جلسات مختلف درباره جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن بیان داشته و در سه کتاب منتشر شده است.

منابع مورد استفاده به شرح زیر است:

- ۱- وحی و نبوت فصل قرآن - مجموعه آثار ج ۲ از صفحه ۲۱۲ تا ۲۲۵
- ۲- نبوت بخش اعجاز قرآن - مجموعه آثار ج ۴ از صفحه ۴۴۸ تا ۵۲۷
- ۳- آشنایی با قرآن، تفسیر سوره بقره - مجموعه آثار ج ۲۶ از صفحه ۲۰۰ تا ۲۱۳

تحدی قرآن

قرآن نشان می‌دهد که از همان اولی که نازل شده است مردم را به مبارزه طلبیده است، نه تنها مردم آن محیط و مردم آن عصر را، بلکه مردم همه‌ی زمان‌ها را. در سوره بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كُوْنُ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (۸۸) اگر جن و انس اجتماع کنند و همدست و همفکر شوند و همه آن‌ها بخواهند منتهای نیروی خودشان را به کار ببرند که مثل این قرآن را به وجود بیاورند، نمی‌توانند به وجود بیاورند.

ماهیت ادعای قرآن

قرآن در آیاتی صریحاً می‌فرماید یک سوره هم مثل این قرآن نمی‌توانید بیاورید. در بعضی جاها دارد که ده سوره؛ شما که می‌گویید این قرآن افتراء است ده تا سوره هم شما بیاورید. در یک‌جا می‌گوید یک سوره شما بیاورید. این آیات را هم بخوانیم برای این‌که ماهیت دعوی قرآن روشن بشود.

در سوره هود آیه ۱۳ می‌فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءٌ» آیا این‌ها می‌گویند که این افتراست، این سخن را به خدا بسته است و می‌گوید سخن خداست و حال آنکه سخن خدا نیست؟ «قُلْ فَاتُوا بَعْشَرَ سُوْرٍ مِّثْلَهُ مُفْتَرِيَاتٍ» شما هم ده تا سوره مثل همین بیاورید از همین افتراها «وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» نگویید هنر ما نمی‌رسد؛ هر کسی هم که دلتان می‌خواهد دعوت به همکاری کنید که در مقابل خدا چنین سوره‌هایی بیاورند «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید در این ادعای خودتان؛ یعنی اگر واقعاً شما که می‌گویید این افتراست همین را روی عقیده می‌گویید. قرآن با کلمه «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» می‌خواهد بگوید این حرفی که این‌ها می‌گویند روی عقیده نمی‌گویند، عقیده ندارند به افترا بودن قرآن؛ چون نمی‌خواهند زیر بار بروند و چون عناد دارند این ادعا را می‌کنند.

در سوره یونس آیه ۳۸ می‌فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءٌ» آیا این‌ها می‌گویند این افتراست؟ «قُلْ فَاتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ» ده تا سوره هم نمی‌گوییم، بگو یک سوره مثلش بیاورید - سوره هم که می‌گوید، می‌دانید در قرآن کوچک و بزرگ دارد؛ سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» هم یک سوره است، سوره «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» هم یک سوره است - شما فقط یک سوره مانند

این بیاورید کافی است. این جا هم باز می فرماید: «وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» نمی گویم خودتان تنها بیاورید، هر کس را هم که دلتان می خواهد دعوت به همکاری کنید، با همکارانتان سوره ای مانند قرآن بیاورید. باز اینجا هم می فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می گوئید در ادعای خودتان؛ یعنی شما دروغ می گوئید و در ادعای خودتان صادق نیستید.

در سوره بقره این طور می فرماید: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» «۱» اگر شما در شک هستید، واقعاً تردید دارید درباره آن چه که ما بر بنده خودمان فرود آورده ایم خودتان را آزمایشی بکنید «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» سوره ای مانند آن بیاورید. تا این جا ما دو مطلب را در ماهیت ادعای قرآن روشن کردیم: یکی این که قرآن برای خودش ادعای معجز بودن کرده است و دیگر این که این ادعای معجز بودن به این نیست که تمام قرآن معجزه است، بعض قرآن هم معجزه است.

مزایای قرآن بر معجزات دیگر

۱- از نوع سخن بودن

البته این جهت هم هست که اگر بتوانیم مدعای خود قرآن را ثابت کنیم، آن وقت مزیت این معجزه بر همه معجزات دیگر روشن است از دو جهت: یکی این که از نوع سخن است یعنی یک چیزی است که خودش مبین یک فکر و یک روح است و یک سلسله مطالب است؛ چون به اندازه ای که سخن، گوینده را نشان می دهد یعنی فاعل خودش را نشان می دهد هیچ کار دیگری، کننده را نشان نمی دهد.

۲- قابلیت بقا

مزیت دیگری که در این جهت [برای قرآن] هست قابلیت بقای آن است. هیچ اثری به اندازه سخن قابل بقا نیست و سر این که معجزه اصلی خاتم الانبیاء از نوع سخن انتخاب شده است این است که این دین، دین خاتم است و دینی است که باید برای همیشه باقی بماند و باید جاویدان بماند و یگانه اثری که می تواند به طور جاویدان و دست نخورده باقی بماند سخن است.

اعجاز قرآن در چه قسمتی است

اعجاز قرآن در چه قسمتی است؟ آیا اعجاز قرآن در یک قسمت بالخصوص است یا در

قسمت‌های متعدد است؟ از خود قرآن چه استنباط می‌شود؟ قرآن تصریح نمی‌کند که وجه اعجاز، فلان وجه بالخصوص است چون واقعاً نمی‌خواهد وجوه اعجاز را محدود به یک حد خاصی کند و بلکه در آیات متعدد، در هر قسمتی به یک جنبه بالخصوص به‌عنوان یک اعجاز اشاره می‌کند.

سخن پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که پیغمبر اکرم فرمود: «ظَاهِرُهُ اَنِيْقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيْقٌ»^۱ «ظَاهِرُهُ اَنِيْقٌ» زیبایی‌اش را می‌گوید، «بَاطِنُهُ عَمِيْقٌ» جنبه علمی و فکری‌اش را می‌گوید: و باطن آن خیلی ژرف است، ژرفاست، یعنی عمقش خیلی زیاد است مثل یک دریایی که شما در آن شناوری می‌کنید، یک مقدار می‌روید ولی آن هنوز عمق دارد، یک مقدار دیگر می‌روید باز هم هنوز عمق دارد، باز هم می‌روید هنوز هم عمق دارد. «لَهُ تُخُوْمٌ وَ عَلٰی تُخُوْمِهِ تُخُوْمٌ» این‌جا طبقه به طبقه بودن قرآن را ذکر می‌کند، می‌گوید یک نهایی دارد ولی بالای این نهایت، نهایت دیگر است؛ حدی دارد، بالای این حد، حد دیگری است، که در این زمینه هم داریم که قرآن «عِبَارَاتٌ وَ اَشَارَاتٌ وَ لَطَائِفٌ وَ حَقَائِقٌ، اَلْعِبَارَاتُ لِلْعَوَامِّ وَ اَلْاَشَارَاتُ لِلْخَوَاصِّ وَ اَللَطَائِفُ لِلْاَوْلِيَاءِ وَ اَلْحَقَائِقُ لِلْاَنْبِيَاءِ» طبقه به طبقه است، یعنی درجه به درجه است، سطح به سطح است؛ یک سطح قرآن برای یک سطح از افکار است، سطح دیگری دارد برای سطح فکر بالاتری. «لَا تَفْنٰى عَجَابُهُ وَ لَا تَقْتَضٰى غَرَابَتُهُ»

شگفتی‌های قرآن تمام نمی‌شود، عجایب قرآن پایان نمی‌پذیرد. معلوم است که پیغمبر اکرم از روز اول نظر داشته است به این مطلب که آن‌چه که امروز بشر درباره قرآن کشف می‌کند آخرین حد قرآن نیست؛

محتویات قرآن آن چیزهایی است که تدریجاً در آینده باید کشف کنند و بفهمند، و حقاً وقتی که ما در حدود فهم و فکر خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم که آن‌چه که امروز بشر درباره اعجاز قرآن چه از جنبه زیبایی و چه از جنبه علمی - و مخصوصاً از جنبه علمی - کشف می‌کند و واقعاً می‌فهمد و واقعاً هم به دل انسان می‌چسبد نه یک چیزی که بخواهند ببندند و پیش خود بسازند، خیلی بیش از آن چیزی است که به‌عنوان مثال در ده قرن قبل چه از نظر زیبایی و چه از نظر علمی و فکری می‌فهمیده‌اند.

در اعجاز قرآن اگر بخواهیم بحث کنیم در دو مقوله باید بحث کنیم، یکی مقوله زیبایی و دیگری مقوله علمی و فکری.

اعجاز قرآن از جنبه هنری و زیبایی

فصاحت و بلاغت

یکی از وجوه اعجاز قرآن که از قدیم‌الایام مورد توجه قرار گرفته و فوق‌العاده مورد توجه بوده است جنبه لفظی و جنبه ظاهری آن است که به جنبه فصاحت و بلاغت تعبیر می‌کنند. فصاحت و بلاغت را تا حدودی هر کسی در هر زبانی وارد باشد در آن زبان می‌شناسد، که خودش یک موضوعی است؛ یعنی روشنی بیان، شیرینی بیان، زیبایی یک بیان، جذابیت یک بیان. راجع به فصاحت و بلاغت، علمای فن بحث کرده‌اند که چه چیزهایی سبب می‌شود که کلام زیبا و فصیح شود، از نظر این که آهنگ لفظ و حروف چگونه باید باشد و معانی چگونه باید ردیف شده باشند؛ و می‌گویند قبل از آن که احتیاج به تعریف داشته باشد و ما بخواهیم تعریف کنیم، هر کسی تا حدودی فصاحت و بلاغت را می‌شناسد.

به‌عنوان مثال در زبان فارسی سعدی به فصاحت معروف است. این که هر کسی که با زبان فارسی آشنایی مختصری دارد در روح خودش یک جذبه‌ای نسبت به آثار سعدی احساس می‌کند، تابع این نیست که اول تعریف فصاحت و بلاغت را از زبان ادبا شنیده باشد بعد دنبال آن رفته باشد.

اگر زیبایی بصری باشد چشم که به آن افتاد، به سوی آن کشیده می‌شود. اگر زیبایی سمعی باشد، مثل آهنگ‌ها، وقتی که یک آهنگ زیبا را یک گوش می‌شنود، به حکم غریزه و طبیعت خودش به سوی آن کشیده می‌شود.

مسأله اعجاز قرآن در آن جهتش که مربوط به زیبایی است مربوط به جذابیت قرآن است که چیز جذابی است.

قرآن و تعبیر شاعرانه

این خصوصیت در زیبایی قرآن هست که با این که فصاحت را به منتها درجه رسانده است، از هر نوع تعبیر شاعرانه‌ای که بوی کذب در آن باشد پرهیز کرده است. به‌عنوان مثال در شعرها داریم:

یا رب چه چشمه‌ای است محبت که من از آن یک قطره آب خوردم و دریا گریستم
این از نظر شعری خیلی زیباست اما از نظر واقعیت خیلی دروغ است. وقتی که انسان زیر ذره‌بین واقع‌بینی می‌بیند که یک بشری، می‌گوید من یک دریا اشک ریختم، می‌فهمد که این سخن دروغ است. ولی وقتی که از جنبه زیبایی نگاه می‌کند می‌بیند واقعاً زیبا گفته. در قرآن بویی از این تعبیرات نیست.

قرآن و تشبیهات

سخن را اغلب تشبیه زیبا می‌کند، و علت این که زیبا می‌کند این است که وقتی مطلبی را به مطلب دیگری تشبیه می‌کنند، دو چیز را قرین یکدیگر قرار می‌دهند و این اعجاب را برمی‌انگیزد. در قرآن اتفاقاً تشبیه هم زیاد به کار نرفته و با این حال زیباست و فوق‌العاده هم زیباست. تشبیه در قرآن بسیار کم است. قرآن در عین این که از مقوله زیبایی است باز با عقل و روح و فکر انسان سر و کار دارد یعنی مسائلی که می‌گوید همان مسائلی است که عقل می‌پذیرد.

شعر فقط زیبایی است، راهی را نمی‌خواهد نشان بدهد. جایی که کسی می‌خواهد راهی را نشان بدهد، او دیگر نمی‌تواند با تعبیرات شاعرانه که همه‌اش تخیل است راه را نشان بدهد. وقتی کسی می‌خواهد یک مطلب را برای دیگری بیان کند باید همان عین حقیقت را به او بگوید، و در قرآن با این که تمام آیات آن تعلیم و یاد دادن است، همان عین حقیقت را گفتن و بیان کردن است، در عین حال زیبایی هم هست.

شما بعد از چهارده قرن پیدا کنید کسی بتواند به این زیبایی و به این تأثیر موعظه کند: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید (خطاب به مؤمنین است) تقوای الهی را داشته باشید، خدا را در نظر بگیرید «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» لازم است هر نفسی دقت کند در آن چه که برای فردا پیش می‌فرستد (چه قدر این تعبیر عجیب است!).

سبک بیان قرآن

اولاً قرآن یک سبک بیان مخصوصی است. اجمالاً می‌دانیم که سبک‌ها [متفاوتند]. لااقل در فارسی می‌توانیم بشناسیم که سبک عبارت‌ها با هم خیلی فرق می‌کند. به‌عنوان مثال سبک نثر سعدی یک سبک مخصوص به خود است.

قرآن یک سبک و اسلوب مخصوص به خود است. اگر ما یک آیه قرآن را در میان نهج‌البلاغه بگذاریم می‌بینیم آیه قرآن در آن نمایان و مشخص است که این یک سبک است و آن سبک دیگری؛ این کلمات به شکل دیگری با یکدیگر پیوسته شده‌اند غیر از آن شکل. چنین سبکی در زبان عربی سابقه ندارد (در غیر عربی که معنی ندارد بگوییم این سبک باشد)؛ نه تنها سابقه ندارد، لاحقاً هم ندارد، و این خیلی عجیب است.

قرآن سبکش لاحقاً ندارد یعنی هیچ‌کس نیامده و نتوانسته است یک سطر بیاورد که همان وضع خاص قرآن و همان اسلوب غیر قابل توصیف قرآن را داشته باشد که وقتی سر هم کنیم بگوییم این با آیه قرآن چه فرق می‌کند؟ آن نرمش عجیبی را که در این سبک هست [داشته باشد] و لهنذا هم بی‌سابقه است و هم غیر قابل تقلید.

آهنگ پذیری قرآن

مسأله دیگری که مربوط به سبک قرآن است و از قدیم مورد توجه بوده است مسأله آهنگ پذیری قرآن است. این خیلی عجیب است. تا آن جا که در زبان‌ها نشان داده‌اند، جز شعر چیز دیگری آهنگ نمی‌پذیرد. آهنگ واقعی که یک نفر موسیقیدان بتواند برای آن آهنگ بسازد؛ شعر است که آهنگ می‌پذیرد. البته هر نثری را می‌شود با آواز بلند خواند اما آن کسی هم که آهنگ‌ها را نمی‌شناسد می‌فهمد که اگر این را ساده بخوانند بهتر از آن است که با آواز بخوانند. ولی یک نثر آهنگ‌پذیر آن نثری است که وقتی آن را با آهنگ می‌خوانند آن را بهتر بیان می‌کند تا وقتی که ساده می‌خوانند. به این می‌گویند آهنگ‌پذیری، یعنی آهنگ، آن را بهتر می‌تواند بیان کند از غیر آهنگ.

قرآن [از نظر قالب] شعر نیست، چون نه وزن دارد نه قافیه و نه هجاهایش هماهنگ با یکدیگر است. قرآن یگانه نثر آهنگ‌پذیر است. همین قرائت‌هایی که می‌خوانند - کسانی که اهل قرائت هستند - با آهنگ می‌خوانند. حالا شما یک کلام دیگر، خود خطبه‌های پیغمبر را بیایید با آهنگ بخوانید، اصلاً نمی‌پذیرد. خطبه‌های نهج‌البلاغه را شما بیایید با آهنگ بخوانید، نمی‌پذیرد. هر کلام نثر عربی یا فارسی را بیایید با آهنگ بخوانید، نمی‌پذیرد. تنها قرآن است که آهنگ‌پذیر است و این همان مطلبی است که از صدر اسلام به آن توجه شده است.

حلاوت قرآن

موضوع دیگر مسأله حلاوت قرآن است یعنی شیرینی و تناسبش با ذائقه انسان به طوری که سیر ناشدنی است. خود تلاوت قرآن موضوعیت دارد، به خاطر اثری که در خصوص تلاوت قرآن موجود است و این اثر هم باز مربوط به همان سبک و زیبایی قرآن است، چون این کلام با کلمات دیگر فرق می‌کند یعنی همان معنی را اگر شما از زبان دیگر بشنوید آن اندازه در شما اثر نمی‌گذارد که از زبان قرآن بشنوید؛ باز نه چون قرآن کلام خداست و به شکل مرموزی این اثر را می‌گذارد، بلکه جنبه مرموزی و اعجاز آمیزی‌اش همان جنبه زیبایی آن است، همان جنبه تناسب فوق‌العاده و تحریک فوق‌العاده‌ای است که این کلام می‌تواند در روح شنونده ایجاد کند. لهذا قرآن را خیلی باید تلاوت کرد.

درست است که ما خودمان هم گاهی مردم را ملامت می‌کنیم که افرادی فقط قرآن را تلاوت می‌کنند ولی به محتویات و دستورهای آن کاری ندارند، در حدیث هم هست: «رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ» بسا کسانی که قرآن را تلاوت می‌کنند ولی قرآن خودش آن‌ها را لعن می‌کند، چون بر ضد قرآن عمل می‌کنند؛ این مطلب حرف درستی است ولی به معنی آن است که قرآن را هم باید عمل کرد و هم تلاوت کرد.

زیبایی معنوی

پس مسلماً یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم همان زیبایی الفاظش است ولی این زیبایی الفاظ، مجزا از زیبایی معنوی قرآن نیست.

احساسات بشر یک نوع نیست، انسان انواعی از احساسات دارد و هر جمال و زیبایی با یک نوع از احساسات انسان مطابقت و هماهنگی دارد. موسیقی زیباست ولی زیبایی‌ای است که گوش انسان آن را احساس می‌کند. مناظر زیبا زیباست ولی زیبایی‌ای است که چشم انسان با آن‌ها سر و کار دارد. یک غزل عشقی را که انسان می‌شنود با غریزه شهوانی او سر و کار دارد؛ آن غریزه، زیبایی آن را احساس می‌کند؛ ولی شعر حماسی فردوسی را که می‌شنود حس سلحشوری او از آن لذت می‌برد.

ولی زیبایی قرآن با احساس معنوی انسان، یعنی آن احساسی که توجه انسان را به عالم بالا تحریک و تهییج می‌کند. سروکار دارد.

اعجاز قرآن از جنبه علمی و فکری

و اما جنبه علمی و فکری؛ آن مربوط به محتویات قرآن است، ربطی به لفظ و ظاهر قرآن ندارد.

اعجاز قرآن از نظر بیان توحید و معارف ربوبی

آن چه راجع به این قسمت در قرآن آمده است، از حدود فکر یک فرد، هر اندازه نابغه باشد، [بالتر است؛] این جور اظهارنظر کردن غیر مقدور است خصوصاً با توجه به محیطی که قرآن در آن محیط نازل شده است یعنی معارف مردم آن عصر و زمان و محیط، و با توجه به امّی بودن و درس ناخواندگی پیغمبر، و حتی با توجه به آن چه که در دو منبعی که برای این مطالب در آن عصرها وجود داشته است، یکی کتب آسمانی آن وقت مثل تورات و انجیل و حتی کتاب‌هایی نظیر اوستا، و دیگر افکار علمی و فلسفی‌ای که در آن عهدها بوده گو این که در عربستان چیزی از این افکار نبوده است؛ حالا اگر ما در همین مسأله رسیدیم به این مطلب که بیان قرآنی بیانی است مافوق عصر و زمان خودش و حتی خیلی مقدّم بر ازمنه بعد الی یومنا هذا، آن گاه با توجه به این که کسی که این سخنان را گفته یک مرد عرب امّی بوده است، این خودش اعجاز است.

توصیفات خدا به عظمت و جلال در قرآن

کسانی که در علم توحید واردند می‌دانند که بسیاری از مراتب توحید [و بسیاری از] توحیدها در مرتبه بالاتر، شرک و کفر است.

قرآن در این جور مسائل آن حد اعلاّی مراتب توحید را بیان کرده است، همان‌هایی که

واقعاً در ذهن امثال ما - مخصوصاً در توحید در فاعلیت - نمی‌گنجد و مجبوریم یا مجبورند خیلی‌ها که این جور آیات را تأویل کنند چون آن قدر بزرگ است که نمی‌توانند تصور کنند. به‌عنوان مثال در اول سوره حدید چند آیه است که همه آن آیات عجیب است. یک آیه‌اش این است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» او اول همه اشیاء است، اول مطلق اوست و آخر مطلق هم اوست. حالا این را شما تصور کنید که یک چیزی در عین این که اول است آخر است و در عین این که آخر است اول است. در امور زمانی و تدریجی نمی‌شود، اول همیشه غیر آخر است و آخر غیر اول. او، هم اول است و هم آخر، او هم ظاهر است و هم باطن.

خدا هرگز در قرآن به صورت یک موجود جدا و مشخص و محدود و بیرون از اشیاء معرفی نشده و این حد اندیشه نه تنها در کتب آسمانی محرف آن زمان نبوده است، در هیچ مکتب فلسفی جهان هم وجود نداشته است. چه‌طور آدم می‌تواند باور کند که یک آدم بی‌سواد امی، به فکر خودش می‌تواند این جور حرف بزند؟!

راه‌هایی که برای خداشناسی ارائه می‌دهد

یکی از وجوه فوق‌العادگی و اعجاز قرآن راه‌هایی است که برای خداشناسی ارائه می‌دهد. یک راه که بیش از هر راه دیگر در قرآن روی آن تکیه شده است - که باز از مختصات این کتاب آسمانی است - همین است که بشر را به آیات آفاقی و انفسی تشویق می‌کند یعنی موجودات و مخلوقات را آیت (نشانه) می‌نامد و مرتب مردم را دعوت به مطالعه در این‌ها می‌کند. مطالعه در هر مخلوقی از نظر قرآن مطالعه در آئینه‌ای است که با آن خدا را می‌توان شناخت. این دیگر یک مطلبی است که این قدر در قرآن تکرار شده که احتیاجی ندارد که ما بعضی آیات را هم به‌عنوان نمونه و تأیید ذکر کنیم.

آیات آفاقی و آیات انفسی

فقط یک آیه را که در ذیلش مطلب دیگری مربوط به بحث کنونی ما هست عرض می‌کنم که در سوره فصلت آیه ۵۳ است و آن این است: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» پس از این، آیات خودمان را در آفاق (در افق‌ها) و در نفوس (در روان‌ها) [ارائه خواهیم کرد؛] چون واقعاً یک نوع اختلافی است: آیات روانی، ما را به یک مطلب می‌رساند و آیات آفاقی به مطلب دیگری، که این خودش داستان عجیبی است و اصلاً همین آیه را باید از معجزات قرآن نامید که آیات آفاقی را از آیات انفسی جدا می‌کند چون واقعاً آن چه که انسان از آیات انفسی از نظر خداشناسی می‌آموزد با آن چه که از آیات آفاقی می‌آموزد متفاوت است.

شناخت او از طریق خودش

بعد یک جمله دیگر دارد که همان راه‌های دیگر است غیر از راه مطالعه خلقت: «أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» اصلاً آیا خود ذات پروردگار برای ارائه ذاتش کافی نیست که نیازی باشد که از راه ارائه آفاق و انفس او را بشناسند؟ یعنی او را از خودش هم می‌شود شناخت. «أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» آیا این که پروردگار تو بر همه چیز احاطه دارد و حضور دارد کافی نیست برای شناختن او؟ «أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيبَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» این‌ها در تردیدند که پروردگار خودشان را یک روزی ملاقات خواهند کرد ولی بدانید که او بر همه چیز احاطه دارد.

توصیف خدا به زیباترین وجه

قرآن خدا را به زیباترین وجهی توصیف کرده است. این غیر از عظیم توصیف کردن است. فلاسفه وقتی که خدا را معرفی می‌کنند، مثلاً [می‌گویند] علة‌العلل؛ از این بیشتر دیگر حرفی ندارند. می‌خواهند با دلایل فلسفی ثابت کنند که همه علت‌ها در یک نقطه متمرکز می‌شود. البته حرف درستی است. [می‌گویند] آیا تمام علت‌های عالم در یک علت نهایی متمرکز می‌شود و آن علت نهایی منبع تمام علت‌ها و اسباب دیگر است.

بسیار خوب، ما با دلیل فهمیدیم که در یک نقطه نهایی متمرکز می‌شود. این درست مثل این است که یک کسی بیاید قانون جاذبه عمومی را کشف کند که یک قانونی در دنیا هست به نام جاذبه عمومی. چنین چیزی برای روح بشر جاذبه ندارد، یعنی روح بشر را به سوی خودش نمی‌کشد، در روح بشر عشق و طلب به سوی خودش ایجاد نمی‌کند، پرواز ایجاد نمی‌کند. ولی خدا به آن شکل که انبیاء عموماً [بیان کرده‌اند] آن خدایی که قرآن به بشر معرفی می‌کند جاذبه دارد، جمیل است، زیباست، شایسته است که محبوب و مطلوب بشر قرار بگیرد، بلکه تنها چیزی که شایسته است به تمام معنا مطلوب و محبوب بشر قرار بگیرد اوست. به‌گونه‌ای خدا را به انسان می‌شناسانند که انسان برافروخته می‌شود، در او عشق و حرکت به سوی آن خدا به‌وجود می‌آید، شب‌زنده‌داری‌ها به‌وجود می‌آورد، تشنگی در روزها به‌وجود می‌آورد که برای این خدا تشنگی‌ها می‌کشد، گرسنگی‌ها می‌کشد، شب‌زنده‌داری‌ها پیدا می‌کند، «تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» می‌شود، جان در راه این خدا فدا می‌کند، مال در راه این خدا فدا می‌کند.

رابطه انسان و خدا

وقتی که آدم فکر می‌کند که اگر به ما - بعد از این که کم و بیش با فرهنگ‌های زمان خودمان لاقط در این مسائل کمی آشنایی داریم - بگویند بیایید در این زمینه مطالبی بگویید، هرگز فکر و اندیشه ما به چنین چیزهایی در مورد انسان و وجدان انسان نمی‌رسد. اولاً این مطلب که عرض کردم دنباله مطلب پیش است. قرآن بشر را این چنین معرفی می‌کند که آن چنان تشنه حقیقت است و آن چنان تشنه کمالات است که به هر چه برسد آرام نمی‌گیرد مگر به خدا برسد. ببینید این دو جمله چه قدر زیبا و عالی و پرمغز و پرمعناست: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ». (عد/۲۸) آنان که ایمان آوردند و کشتی دلشان با یاد خدا آرامش پیدا می‌کند. تا این جمله، همین قدر می‌گوید آن‌ها که دلشان با یاد خدا آرامش پیدا می‌کند. بعد فوراً می‌گوید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» اما این را بدانید تنها با همین یک چیز است که دل‌ها آرامش پیدا می‌کند.

وجدان اخلاقی

مسئله دیگری راجع به روان انسانی داریم و آن مسأله وجدان اخلاقی است. این را هم باز نمی‌خواهم عرض کنم که مورد اتفاق همه علمای عصر جدید هست ولی قدر مسلم است که هر چه علم پیش‌تر رفته است بیشتر به این مطلب اذعان پیدا کرده است. می‌گویند کانت فیلسوف معروف آلمانی که از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان شناخته شده است جمله‌ای دارد که اعجاب انسان را بیش از هر چیز دیگر برمی‌انگیزد: یکی آسمان پرستاره‌ای که در بالای سر ما قرار گرفته است، و دیگر وجدانی که در دل ما قرار دارد» که هردو این‌ها مورد توجه قرآن است. اما آسمان بالای سر ما که مکرر قرآن ما را توجه می‌دهد: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» و اما راجع به آن چه که در وجدان بشر قرار گرفته: «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» قسم به نفس، قسم به آن خود انسان، که راه تقوا و راه زشتی را خداوند به او الهام کرده است، در وجدانش نهاده است؛ یعنی بشر بدون این که احتیاجی به معلم داشته باشد راه پاکی و ناپاکی را تشخیص می‌دهد.

منطقی‌ترین بیان برای خداشناسی

وقتی که سراغ منطق قرآن می‌روید می‌بینید معقول‌ترین منطق هاست. مسیحیان، ایمان را از عقل و علم تفکیک می‌کنند. کتاب‌هایشان پر است از این مطلب؛ یعنی در کتاب‌های مذهبی مسیحی - نه در کتاب‌های علمی‌شان - همواره می‌گویند ایمان یک نوری است که باید در دل انسان پیدا بشود و با عقل و علم بشر سروکار ندارد و ضد عقل و علم بشر است. آیه معروفی است در سوره بقره: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در اصل آفرینش

آسمان‌ها و زمین «وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ» و آمد و شد شب و روز «وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ» کشتی در دریا حرکت می‌کند و به این وسیله نفع به بشر می‌رسد، بشر با این سیر و سیاحت‌ها به نفع زندگی خودش حرکت می‌کند، تجارت می‌کند، غیر تجارت می‌کند «وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» بارانی که از بالا می‌فرستد به پایین و به وسیله باران زمین مرده را زنده می‌کند «وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ» بعد به وسیله همین آمدن باران و زنده شدن زمین پخش می‌کند هر نوع جنبنده‌ای را «وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ» در این انقلاب‌ها و گردش‌های باده‌ها، در حرکت باده‌ها «وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» و این ابری که مسخر است به اراده پروردگار، میان آسمان و زمین معلق است «لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» در همه این‌ها برای مردمی که تعقل و تفکر کنند آیات و نشانه‌هایی بر وجود خداوند خالق خودشان هست.

اخلاق و تربیت

از مسأله توحید اگر بگذریم و وارد مسائل دیگر بشویم، مسائلی که ما خودمان می‌توانیم در اطراف آن‌ها تجزیه و تحلیلی بکنیم، به‌عنوان مثال اخلاق و تربیت در قرآن و به‌طور کلی هدایت و راهنمایی بشر، باز این هم عین همان مطلب است؛ اگر این را در یک سطحی ببینیم که هیچ امکان ندارد که مردمی که در آن عصر و زمان بوده‌اند به فکر شخصی و فردی به این‌گونه معانی و مفاهیم برسند و حتی بعد مقایسه کنیم ببینیم مردمی هم که بعد از او آمده‌اند هرگز به پای او نرسیده‌اند، [این خودش اعجاز است].

مقررات و قوانین

مرحله دیگر، مقررات و قوانین است، چون قرآن در عین حال واضح یک سلسله مقررات و قوانین است چه در باب عبادات و چه در باب مسائل اجتماعی که اصطلاحاً در فقه آن‌ها را «معاملات» می‌گویند؛ در باب حقوق اجتماعی، در باب حقوق خانوادگی. به‌عنوان مثال همین مسأله حقوق زن، چون من خودم در این مسأله به نسبت بیش از سایر مسائل مطالعه دارم، پس از مطالعه کردن در همین موضوع وقتی که بینی و بین الله قرآن را مطالعه کردم و دقیقاً - تا حدودی که برایم مقدور بود - در همین زمینه حقوق زن رسیدگی کردم دیدم سطح قرآن خیلی سطح عالی عجیبی است.

طبیعیات

از این‌ها که بگذریم، یک سلسله مسائل دیگر پیش می‌آید که در آن‌ها باید از متخصصین دیگر استمداد کرد و آن‌ها در این زمینه‌ها بحث‌هایی کرده‌اند. البته می‌دانید که قرآن این جور مسائل را به مناسبت مسائل دیگر می‌آورد؛ مسائلی که قرآن در باب طبیعت و به اصطلاح در «طبیعیات» آورده است، به‌عنوان مثال درباره باد بحث کرده، درباره باران بحث

کرده، درباره زمین بحث کرده، درباره آسمان بحث کرده، درباره حیوانات بحث کرده است. البته در این قسمت، مفسرین قدیم کم و بیش بحث کرده بودند ولی علمای جدید از وقتی که علوم طبیعی پیشرفت خوب و نمایانی کرده است بیشتر در این مسائل قرآن دقت کرده‌اند. تفسیر طنطاوی بیشتر کوششش این است که طبیعیات قرآن را با توجه به طبیعیات جدید روشن کند و ثابت نماید که آن چه که قرآن در این زمینه‌ها گفته است با آن چه که علم تدریجاً کشف می‌کند منطبق است یا لاقلاً منطبق‌تر است. لاقلاً همان منطبق‌تر بودنش هم خودش دلیل است بر این مطلب. این که عرض می‌کنم «منطبق‌تر بودنش» برای این است که بعضی مسائل در حد فرضیه است.

معانی تازه

اگر دیدیم که یک معانی بسیار بلند و عالی برای اولین بار در قرآن مطرح شده است که اصلاً در تاریخ فکر بشر این جور بیان معنی سابقه ندارد - نه تنها سابقه ندارد چون خیلی فکرها در دنیا سابقه ندارد و یک کسی اول می‌آورد، بلکه حتی رابطه تسلسلی هم ندارد - [نشانه آن است که این کتاب از افقی بالاتر از افق بشر پدید آمده است.]

فرض کنید که آقای نیوتن یک فرضیه علمی می‌آورد. فرضیه او هم سابقه ندارد و او اول کسی است که گفته، اما ارتباط تسلسلی دارد یعنی اگر کسی تاریخ علم را مطالعه کند می‌بیند بشر در راهی گام برداشته بوده است که می‌رسیده به این جا که یک نابغه‌ای پیدا بشود از آن افکار گذشته به این نتیجه برسد. ولی آن چه که در قرآن تازه است ابتدا به ساکن است و مخصوصاً از جنبه ابتدا به ساکن بودنش خیلی باید توجه کرد.

بحث تاریخی

قرآن تواریخ و قصصی آورد که مردم آن عصر چیزی از آن‌ها نمی‌دانستند و خود پیامبر نیز از آن‌ها بی‌خبر بود (ما کُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ) و در همه مردم عرب یک نفر مدعی نشد که این داستان‌ها را ما می‌دانسته‌ایم. قرآن در این داستان‌ها از تورات و انجیل پیروی نکرد و بلکه آن‌ها را اصلاح کرد. تحقیقات مورخین عصر جدید درباره قوم سبا، قوم ثمود و غیرهم نظر قرآن را تأیید کردند.

قرآن و خبر از آینده

قرآن هنگامی که ایران روم را در سال ۶۱۵ میلادی شکست داد و موجب خوشحالی قریش شد، با قاطعیت کامل گفت در کمتر از ده سال دیگر روم ایران را شکست خواهد داد. بعد همان‌طور شد که قرآن خبر داده بود. قرآن همچنین با قاطعیتی کامل خبر داد که آن کس که پیامبر را «بتر» و بی‌دنباله (مقطوع‌النسل) می‌خواند خودش «ابتر» است، و آن شخص که در آن روز فرزندان داشت تدریجاً در طول دو سه نسل منقرض شدند.

گسترده‌گی معانی

موضوعاتی که در قرآن طرح شده زیاد است و نمی‌توان به طور جزئی برشمرد، ولی در یک نگاه اجمالی این مسائل به چشم می‌خورد:

۱. خدا، ذات، صفات و یگانگی او و آنچه باید خدا را از آنها منزّه بدانیم و آنچه باید خدا را به آنها متصف بدانیم (صفات سلبيه و ثبوتیه).

۲. معاد، رستاخیز و حشر اموات، مراحل بین مرگ تا قیامت (برزخ).

۳. ملائکه، وسائط فیض و نیروهای آگاه به خود و به آفریننده خود و مجری اوامر الهی.

۴. پیامبران یا انسان‌هایی که وحی الهی را در ضمیر خود دریافت کرده و به انسان‌های دیگر ابلاغ کرده‌اند.

۵. ترغیب و تحریض برای ایمان به خدا، به معاد، به ملائکه و پیامبران و کتب آسمانی.

۶. خلقت آسمان‌ها، زمین، کوه‌ها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، تگرگ، شهاب‌ها و غیره.

۷. دعوت به پرستش خدای یگانه و اخلاص ورزیدن در پرستش، کسی و چیزی را در عبادت شریک خدا قرار ندادن، منع شدید از پرستش غیرخدا، اعم از انسان یا فرشته یا خورشید یا ستاره یا بت.

۸. یادآوری نعمت‌های خدا در این جهان.

۹. نعمت‌های جاویدان آن جهان برای صالحان و نیکوکاران، عذاب‌های سخت و احیاناً جاویدان آن جهان برای بدکاران.

۱۰. احتجاجات و استدلال‌ات در مورد خدا، قیامت، پیامبران و غیره، و پاره‌ای خبرهای غیبی ضمن این احتجاجات.

۱۱. تاریخ و قصص به‌عنوان آزمایشگاهی انسانی و لابراتواری که صدق دعوت پیامبران را روشن می‌کند، و عواقب نیک مردمی که بر سنن انبیاء رفته‌اند و عاقبت بد تکذیب‌کنندگان آن‌ها.

۱۲. تقوا، پارسایی و تزکیه نفس.

۱۳. توجه به نفس اماره و خطر وساوس و تسویلات نفسانی و شیطانی.

۱۴. اخلاق خوب فردی از قبیل شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت، ذکر خدا، محبت خدا، شکر خدا، ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا و تسلیم در مقابل فرمان خدا، تعقل و تفکر، علم و آگاهی، نورانیت قلب به واسطه تقوا، صدق، امانت.

۱۵. اخلاق اجتماعی از قبیل اتحاد، تواصی (توصیه متقابل) برحق، تواصی بر صبر، تعاون بر برّ و تقوا، ترک بغضاء، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد به مال و نفس در راه خدا.

۱۶. احکام از قبیل نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، نذر، یمین، بیع، رهن، اجاره، هبه،

نکاح، حقوق زوجین، حقوق والدین و فرزندان، طلاق، لعان، ظهار، وصیت، ارث، قصاص، حدود، دین، قضا، شهادت، خلف (قسم)، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقرا، حق اجتماع و غیره

۱۷. حوادث و وقایع دوران بیست و سه ساله بعثت رسول اکرم.
۱۸. خصائص و احوال رسول اکرم، صفات حمیده آن حضرت، عتابها نسبت به آن حضرت.
۱۹. توصیف کلی از سه گروه در همه اعصار: مؤمنین، کافرین، منافقین.
۲۰. اوصاف مؤمنین و کافرین و منافقان دوره بعثت.
۲۱. مخلوقات نامرئی دیگر غیر از فرشتگان، جن و شیطان.
۲۲. تسبیح و تحمید موجودات جهان و نوع آگاهی در درون همه موجودات نسبت به خالق و آفریننده شان.

۲۳. توصیف خود قرآن (در حدود پنجاه وصف).
۲۴. جهان و سنن جهان، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه ایده آل و کمال مطلوب انسان قرار بگیرد، و اینکه خدا و آخرت و بالاخره جهان جاویدان شایسته این است که مطلوب نهایی انسان قرار گیرد.
۲۵. معجزات و خوارق عادات انبیاء.
۲۶. تأیید کتب آسمانی پیشین خصوصاً تورات و انجیل و تصحیح اغلاط و تحریف‌های این دو کتاب.

اینها که گفته شد اجمالی بود از آن چه در قرآن آمده است و البته حتی نمی‌توان ادعا کرد که از لحاظ اجمالی نیز کافی است.

اگر تنها همین موضوعات متنوع را درباره انسان و خدا و جهان و وظایف انسان در نظر بگیریم و آن را با هر کتاب بشری درباره انسان بسنجیم، می‌بینیم هیچ کتابی طرف قیاس با قرآن نیست، خصوصاً با توجه به این که قرآن به وسیله فردی نازل شده که «امی» و درس ناخوانده بوده و با افکار هیچ دانشمندی آشنا نبوده است، و بالاخص اگر در نظر بگیریم که محیط ظهور چنین فردی از بدوی‌ترین و جاهلی‌ترین محیط‌های بشری بوده است و مردم آن محیط عموماً با تمدن و فرهنگ بیگانه بوده‌اند.

قرآن مطالب و معانی گسترده‌ای آورد و به طوری طرح کرد که بعدها منبع الهام شد، هم برای فلاسفه و هم برای علمای حقوق و فقه و اخلاق و تاریخ و غیرهم. محال و ممتنع است که یک فرد بشر هر اندازه نابغه باشد بتواند از پیش خود این همه معانی در سطحی که افکار اندیشمندان بزرگ جهان را جلب کند، بیاورد.

این در صورتی است که آن چه را قرآن آورده است همسطح با آورده‌های علمای بشر فرض کنیم، ولی عمده این است که قرآن در اغلب این مسائل افق‌های جدیدی گشوده است.